

ماه ربیع الاول، در گذرتاریخ

با توجه به آغاز ماه ربیع الاول و حوادث مهم این ماه، با عرض پوزش از عزیزانی که مطالب این صفحه را پیگیر هستند، موقتاً در چند شماره در این صفحه وقایع این ماه را تقدیم و سپس به حالت عادی برخواهیم گشت.



قسمت اول:

با توجه به آغاز ماه ربیع الاول و حوادث مهم این ماه، با عرض پوزش از عزیزانی که مطالب این صفحه را پیگیر هستند، موقتاً در چند شماره در این صفحه وقایع این ماه را تقدیم و سپس به حالت عادی برخواهیم گشت.

روز اول:

1 - لیلۃ المبیت:

در سال سیزدهم بعثت مردم مدینه با رسول خدا در مکه معظمه بیعت نمودند که حضرت به مدینه مهاجرت کند و در مدینه مانند جان خود حفظ نمایند چون این معاهده برقرار گشت مردم مدینه به وطن خود بازگشتند و کفار قریش را از پیمان ایشان با پیامبر(ص) آگاه شدند بر کین ایشان افزود و قرار بر این گذاشتند که از هر قبیله مردی دلاور انتخاب کرده تا با هم پیامبر(ص) را بکشند و خونش در میان قبائل پراکنده گردد و عشیره پیامبر(ص) را قوت مقابله با تمام قبائل نمی‌شود این جماعت شب اول ربیع الاول در اطراف خانه پیامبر(ص) جمع شده و قرار گذاشتند وقتی پیامبر(ص) به رختخواب رود بر سرش ریخته خونش بریزند خداوند متعال به پیامبر(ص) موضوع را اطلاع داد و آیه شریفه اذ یمکر بك الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یُخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین (سوره انفال آیه 30) نازل شد و ماء مور گشت که امیرالمؤمنین(ع) را به جای خود بخواباند و از مکه بیرون رود.

پیامبر(ص) (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود خداوند امر کرده در جای من بخوابی و من خارج شوم علی (علیه السلام) عرض کرد یا رسول الله اگر من در جای شما بخوابم شما نجات می‌یابید فرمود بلی در این موقع عرض کرد الحمد لله الذی جعل نفسی وقاء لنفس رسول الله و سجده شکر بجا آورد و حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) او را دربرگرفت و بسیار گریست، جبرئیل نازل و دست آن حضرت را گرفت و از خانه بیرون بُرد و حضرت پیامبر(ص) این آیه را تلاوت نمود وجعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً فاعشیناهم فهم لا یبصرون و کف خاکی به روی ایشان پاشید و فرمود شاهد الوجوه (یعنی زشت شود رویها) مشرکین حضرت را ندیدند و پیامبر(ص) به غار ثور تشریف بردند و سه روز در آنجا ماندند روز چهارم روانه مدینه گردیده و در دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه طیبه شدند و این هجرت به اشاره امیرالمؤمنین(ع) مبدء تاریخ مسلمانان قرار گرفت چنانکه در اول کتاب مشروحاً به این موضوع پرداخته شده.

2- مسموم نمودن حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام):

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) را در سال 260 هـ درچنین روزی مسموم نمودند و آن حضرت در روز هشتم ربیع الاول به شهادت رسیدند

روز دوم

1- بناء تاریخ یزدگردی یا یزدگردی 11 قمری.

زرتشتیان مبدءاً تاریخ خود را سال جلوس یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، در سال ۶۳۲ میلادی یا وفات او در سال ۶۵۲ میلادی، قرار داده و آنرا تاریخ یزدگردی می‌خوانند.

ایرانیان را عادت بر این بود که تاریخ را از سال جلوس هر پادشاهی به حساب می‌آوردند چون بعد از یزدگرد، ایران پادشاهی نیافت، زرتشتیان همان سال ۶۳۲ را، مبدءاً تاریخ خود قرار دادند و هنوز هم بطور مداوم نزد زرتشتیان ایران و هند جریان دارد.

[کریستن سن. ایران در زمان ساسانیان ص ۵۳۲]

تاریخی که مبنی بر وفات یزدگرد سوم بوده، چندی رواج داشته و بتدریج متروک شده‌است. در قرون اولیه هجری در بعضی نواحی ایران هر دو نوع تاریخ یزدگردی یعنی هم آنکه مبنی بر تاریخ جلوس بوده و هم آنکه مبنی بر تاریخ وفات یزدگرد بوده، معمول بوده‌است. گاهی حتی در یک زمان و یک ناحیه به موازات همدیگر، در سکه‌های یافت شده، این دو تاریخ دیده می‌شود. در سکه‌های امرای طبرستان (اسپهبدان) و همچنین حکام اسلامی طبرستان، تا حدود سال ۱۶۳ هجری، ضرب سکه، با تاریخ وفات یزدگرد، مستعمل بوده‌است. [تقی زاده، ص ۱۹۶]

2- وفات محمد اعرج، مدفون در قم 315 ق

محمد اعرج بن موسی، ابی سُبْحَة بن ابراهیم اصغر بن موسی بن جعفر (ع) عقبش فقط از موسی اصغر است و معروف به ابرش می‌باشد و موسی سه پسر داشت ابوطالب محسن - ابواحمد حسین - ابو عبدالله محمد.

ابو احمد حسین بن موسی ابرش سیدی فاضل و عالم و نقیب نقباء طالبیین در بغداد بود و از جانب بهاء الدوله قاضی القضاة گردید و مکرراً امیر الحاج گشت .

ابو احمد حسین بن موسی ابرش دو فرزند داشت علی و محمد .

علی ملقب به رضی ذو حسین کنیه اش ابوالحسن جامع کتاب نهج البلاغه مصنف کتاب المتشابه فی القران و غیرها که احوال هر دو بزرگوار در محل خود خواهد آمد .

مرحوم سید احمد گیلانی از نسب شناسان قرن دهم در سراج الانساب صفحه 79 می نویسد: ابوالقاسم علی مرتضی علم الهدی و ابوالحسن محمد رضی رحمهما الله نسل هر دو منقرض شده .

روز سوم

سنگ باران کرد و سوزانید کعبه معظمه 64 ق :

یزید بن معاویه به مسلم بن عقبه نوشت هر وقت از مدینه فارغ شدی به جانب مکه معظمه برو و به قلع عبدالله بن زبیر بپرداز چون مسلم از قتل و غارت اهل مدینه فارغ شد عزم مکه و قتل عبدالله و خراب کردن خانه خدا پرداخت و در راه آثار مرگ را در خود مشاهده کرد حصین بن نمیر ملعون را خواند بامر یزید سرداری لشکر را باو داد و گفت ملاحظه نکنی که خانه خداست امر یزید از او بالاتر است منجنیقها را نصب کرده و از خرابی خانه خدا و قتل خویشان پیغمبر (صل الله علیه و آله و سلم) پرهیز مکن و بعد از این سخنان بدرک واصل شد .

حصین با لشکر شام وارد مکه گردید به کوه ابوقیس و اطراف مکه منجنیقها را نصب کرد و آتش و سنگ می انداختند در سوم ماه ربیع الاول سال 64 ق اثواب و ابواب کعبه و مسجدالحرام را سوختند و بیت الله الحرام برهنه ماند .

روز چهارم

خروج حضرت رسول اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) از غار ثور سال 13 بعثت .

سه روز پیامبر اسلام (ص) (ص) در غار ثور بود و امیرالمؤمنین (ع) روزها به غار سر میزد و روز سوم پیامبر (ص) تصمیم گرفت به مدینه برود از امیرالمؤمنین (ع) سه شتر خواست تا شب حرکت نماید و حضرت علی (ع) را جانشین و مؤتمن خود قرار داد جهت رد امانات و اداء دیون و حرکت دادن دختران و عیالات به مدینه .

حضرت امیر (ع) با عبدالله بن اریقظ شتران را فرستاد پیامبر اسلام (ص) شب چهارم ربیع الاول از غار خارج شد و هنگام خروج از مکه معظمه در نهایت حزن و اندوه بود و به کعبه خطاب نمود، ای حرم الهی خدا می داند علاقه مرا به تو و اگر اهل تو مرا بیرون نمی کردند غیر از تو شهری را اختیار نمی کردم من می روم و از جدائی تو غمگینم .

جبرئیل نازل شد و آیه ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی همان خدائی که احکام قرآن را بر تو واجب کرد تو را به جایگاه و زادگاهت باز می گرداند، خداوند پیامبر (ص) را تسلی داد که دوباره مراجعت خواهی نمود .

ابوبکر و عامر و عبدالله بن اریقظ دلیل راه و ملازم رکاب همایونی آن حضرت بودند از بیراهه به مدینه رهسپار شدند و در راه کرامات متعدده از پیامبر (ص) ظاهر شد و مسلمین مدینه شب و روز در انتظار حضرت پیامبر (ص) بودند و هر روز از مدینه بیرون می آمدند و ماء یوس برمی گشتند تا خبر مقدم مبارک را شنیدند و تا حیره به استقبال سید عالم (ص) شتافتند .

روز پنجم

1- وفات جناب سکینه دختر حضرت امام حسین (ع) در سال 117 ق :

سکینه (با ضم سین و فتح کاف) دختر امام حسین (ع) (علیه السلام) و والده ماجده اش رباب دختر امرء القیس است .

نامش « آمنه « یا « امینه « بوده که مادرش رباب او را سکینه ملقب ساخت .

سکینه زنی بزرگوار و عاقله و فصیح و بلیغه و از علم و ادب و شعر حظ وافر داشت بعد از وفاتش به احترام آن خاتون خالد بن عبدالملک حاکم مدینه پیغام داد جنازه را حرکت ندهند تا من بیایم، از شب تا صبح حمل جنازه به تأخیر افتاد و در اطراف آن جنازه عطر و عودها سوزانیدند بعضی نوشته اند در مدینه مدفون است و بعضی در مصر دانند و بعضی در مکه .

این مخدره به عبدالله بن الحسن پسر عمویش که در کربلا شهید شده معقوده بود که قبل از زفاف عبدالله به شهادت رسید . نوشته اند بعدا مصعب بن زبیر بن عوام آن مخدره را تزویج نمود و بعد از آن عبدالله بن عثمان بن عقیان .

ناگفته نماند که حضرت سید الشهداء به این خاتون علاقه بیشتر داشت و در کربلا به سن نسوان بود .

بزرگترین غم سکینه

موقع وداع امام حسین (ع) اشک به صورت سکینه جاری شد به امام عرض کرد استسلمت للموت؟ پدر جان مهبای مرگ شده ای فرمود کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین؟! چگونه مهبای مرگ نشود کسی که یار و معینی ندارد آن مخدره به شدت گریست .

روز هشتم

1- شهادت حضرت ابومحمد امام حسن عسکری

در چنین روزی در سال 260 ق حضرت ابومحمد امام حسن عسکری (ع) در حالیکه آن مظلوم 28 سال داشت در اثر زهریکه به دستور معتمد بالله عباسی به آن حضرت خورانده شد شهید گردید .

والده ماجده اش حدیث یا سلیل یا سوسن که از زنان متقیه و صالحه بود و حضرت جز امام غائب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خلفی نداشت و همسرش نرجس خاتون بود .

نوشته اند دو نفر از ائمه (ع) موقع شهادت، اولادشان منحصر به یک پسر بود . یکی امام حسن عسکری و دیگری امام رضا (علیه السلام) ولی در اولاد امام رضا (علیه السلام) اختلاف وجود دارد .

ابوالادیان نامه‌های حضرت عسکری را به شهرها می‌برد روزی حضرت، (پس از اینکه مسموم شده بودند) نامه‌هایی به ابوالادیان داد که به مدائن ببرد حضرت فرمود پس از پانزده روز که به سامراء وارد می‌شوی می‌بینی صدای ناله از خانه من بلند شده است . ابوالادیان گوید عرض کردم اگر چنین است پس امام بعد از شما کیست؟ فرمود: هر کس که جواب نامه‌های مرا از تو بخواهد، عرض کردم علامت دیگر، فرمود هر کس به جنازه من نماز بخواند، عرض کردم علامت دیگر، فرمود هر کس خبر دهد در همیان چیست.

نامه‌ها را به مدائن بردم جوابها را گرفته روز پانزدهم به سُرَّ مَنْ رَأَى (سامراء) وارد شدم دیدم صدای ضجه و ناله از خانه حضرت بلند شده نزدیک جعفر رفتم که در درب خانه نشسته بود و مردم بر او تسلیت می‌گفتند سلام کردم و تسلیت گفتم از من چیزی نخواست ناگاه عقید خادم آن حضرت بیرون آمد گفت ای آقای من جنازه حاضر است بیا نماز بخوان ، برخاست مردم در اطراف او بودند جعفر جلو رفت نماز بخواند ناگاه طفلی بیرون آمد که رویش مانند ماه می‌درخشید از عباي جعفر گرفته عقب کشید و فرمود من اولایم بر پدرم نماز بخوانم جعفر عقب ایستاد حضرت امام عصر (علیه السلام) بر پدرش نماز خواند سپس جواب نامه را از من مطالبه کرد همه را دادم ، با خود گفتم این دو علامت ولی همیان باقی ماند، نشسته بودیم ناگاه چند نفر از اهل قم آمد از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) باخبر شدند پرسیدند امام پس از او کیست مردم جعفر را نشان دادند سلام کردند و تسلیت گفتند اظهار کردند که با ما نامه‌ها و مال هست اگر بگوئی نامه از کیست و مال چقدر است بر شما تحویل می‌دهیم .

جعفر برخاست گفت مردم از ما علم غیب می‌خواهند خادم بیرون آمد گفت با شما نامه‌هایی از فلان و فلان هست و همیانی که در او بیست هزار دینار وجود دارد، نامه‌ها و مال را به خادم دادند و گفتند کسی که ترا فرستاده است، امام است. جعفر به معتمد خلیفه خبر داد، از طرف معتمد به شدت امام غائب تحت تعقیب قرار گرفت ولی هر چه تفحص کردند چیزی نیافتند.

چون خبر شهادت منتشر شد بازارها تعطیل و مردم عزادار شدند از صبح تا شام جنازه حضرت در سر دست مردم بود ابی عیسی پسر متوکل ظاهرا بر حضرت عسکری (علیه السلام) نماز خواند و جنازه مطهره را در سامراء در خانه خود جنب پدر بزرگوارش دفن نمودند. امام یک فرزند ذکور داشت که او قائم آل محمد (عج) است و می‌نویسند یک دختر نیز داشت ولی نام و نشان آن در کتب دیده نشده. (احتجاج ص 246 و کمال الدین ص 484)

در جواب سؤالاتی که از امام عصر (علیه السلام) شده امام در جواب با خط خود مرقوم نمودند آنچه از امر منکرین ولایت پرسیدی بین خدا و بین کسی قرابتی نیست هر کس مرا انکار کند از من نیست و راه او، راه پسر نوح است (یعنی گمراه است) اما راه عمویم جعفر مثل راه برادران یوسف می‌باشد (یعنی جعفر مثل برادران یوسف توبه کرده و نادم شده بود).

عمدة الطالب ص 199؛ آورده است: جعفر که کنیه‌اش ابو عبدالله ملقب به کذاب است ابوکرین (بسیار از هر چیز) گفته‌اند زیرا 120 نفر اولاد داشته و اولاد او را رضویون گویند.

جعفر در سال 271 قمری در 45 سالگی وفات کرد و قبرش در سامراء در خانه پدر بزرگوارش حضرت امام‌هادی (علیه السلام) است چون او ادعای امامت به غیر حق کرد لذا او را کذاب گویند و اگر توقیع شریف صحیح باشد چنین برمی آید که جعفر توبه کرده . در سراج الانساب مرحوم گیلانی ص 73 آمده: نسل جعفر مشهور از شش پسر است اسماعیل و طاهر و یحیی الصوفی و هارون و علی و ادريس که نسل بعضی در مصر و بعضی در سوریه و بعضی در اصفهان و بعضی در سبزوار می‌باشد.

2- آغاز امامت حضرت مهدی (عج)

بعد از رحلت امام حسن عسکری (علیه السلام) امامت به فرزند یگانه‌اش لنگر زمین و آسمان و قطب دایره امکان و ناموس دهر و زمان یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف انتقال یافت .

3- شهادت شیخ بزرگوار زین العابدین شهید ثانی 965 یا 966 ق :

از جمله علماء و مفاخر شیعه در قرن دهم هجری افضل المتأخرین و اکمل المتبحرین زین الدین معروف به شهید ثانی می‌باشد که در زهد و ورع مشار الیه با لبنان بود.

علمای عامه از توجه مردم به این فقیه حسد می‌بردند دو نفر برای مرافعه به نزدش آمدند حکم صادر نمود محکوم علیه غضبناک شده به سوی قاضی صیدا شکایت کرد قاضی کسی فرستاد که شهید را بیاورد و آن جناب به مکه مشرف شده بود قاضی صیدا به سلطان سلیمان پادشاه آل عثمان نوشت .

اته و جد ببلاد الشام رجل مبدع خارج عن المذاهب الاربعة.

یعنی در بلاد شام مردی بدعت گذار پیدا شده که خارج از مذاهب اربعه است ، سلطان کسی فرستاد تا شهید را بیاورند و با علماء مباحثه کند تا به مذهب او مطلع شوند قاصد از حال شهید استفسار نمود گفتند به مکه رفته در اثناء راه مکه به او رسید آن جناب فرمود با من باش تا حج بیاورم قبول کرد، بعد از فراغ روانه اسلامبول شدند نزدیک به بلاد اسلامبول در قریه با یزید شخصی آمد پرسید این کیست گفت از علمای شیعه امامیه ، می‌خواهم به نزد سلطان ببرم گفت در راه اذیت داده‌ای در نزد سلطان شکایت می‌کند و کسانی هم پیدا می‌شوند که به این مرد اعانت می‌نمایند و باعث هلاکت تو شود خوبست سرش را جدا کنی و نزد سلطان ببری ، آن شخص چنین کرد و سر آن مظلوم را کنار دریا جدا نمود و ببرد.

طایفه‌ای از ترکمانان در آن شب نورها دیدند که از آسمان به آن مکان نزول کرده و بالا می‌رود آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبه‌ای بر روی آن بنا نهادند و قاتل را بعد از محاکمه در نزد سلطان به قتل رسانیدند.

شرح لمعه؛ از آخرین تألیفات این شهید است که در شش ماه و شش روز تمام کرد و در سال 965 یا 966 قمری، پنجم ربیع الاول شربت شهادت نوشید که آن مظلوم 54 یا 55 سال داشت از تألیفاتش 83 کتاب نوشته‌اند از جمله : الروضة البهیة - روض الجنان - شرح الفیة - مسالك الافهام شرح بسمله - اسرار الصلوة - تمهید القواعد - کشف الریبه - منیة المرید - مناسک حج و غیرها.

4- وفات شیخ بزرگوار حسین حارثی والد مرحوم شیخ بهائی که یکی از علمای بزرگ شیعه است، در بحرین در سال 984 قمری

روز نهم

قتل عمر بن خطاب 23 قمری یا کشته شدن عمر بن سعد (وفایع الشهور بیرجندی) 66 قمری .

ولی بین الفریقین مشهور است که عمر در اواخر ذیحجه الحرام کشته شده.

لکن محمد بن طبری از علمای عامه گوید: المقتل الثانی یوم التاسع من شهر ربیع الاول و صاحب جواهر از علمای شیعه در جلد پنجم به این قول تمایل نموده .

اعتدال: شایسته است در اینجا یادآوری کنیم که متأسفانه همه ساله، در چنین روزی، ((دقیقاً در هفته وحدت)) عده‌ای از فریب خوردگان صهیونیست، با جعل نام شیعه برای خود و بدون توجه به فتوای جمیع مراجع تقلید شیعه، مبنی بر حرمت اهانت به مقدسات مذاهب اسلامی و بدون توجه به اینکه در این زمان، حفظ اتحاد مسلمین از نیازهای ضروری اسلام است، آلت دست صهیونیست‌ها شده و آتش افروز اختلافی هستند که آرزوی صهیونیست است و عده‌ای نیز که از این طریق نان می‌خورند، برای کسب سود نامشروع، مردم را فریب داده و با نادیده گرفتن فتاوای نائبان حضرت مهدی(عج)، قلب امام عصر(عج) را به درد می‌آورند. لذا لازم است همه بدانند که این گونه رفتارها هیچ ارتباطی به شیعه ندارد بلکه از دستورات صهیونیست است که به نام شیعه انجام می‌شود و

کشته شدن عمر بن سعد لعین

مرحوم سید حسن عاملی در اصدق الاخبار می‌فرماید: عمر بن سعد موقع خروج مختار پنهان شده بود. عبدالله بن جعدۀ را که خواهرزاده حضرت امیرالمؤمنین(ع) و نزد مختار بسیار محترم بود واسطه نمود تا از مختار امان نامه بگیرد. مختار نوشت عمر بن سعد در امان است مادامیکه احداث حدث نکند (او چنین فهمید که کار تازه‌ای انجام ندهد) امام باقر (ع) می‌فرماید منظور مختار این است که بیت الخلا نرود.

بعد از امان نامه، عمر بن سعد از مخفی گاه بیرون آمد و نزد مختار می‌رفت و مختار نیز احترام می‌نمود و در پهلوئی خود می‌نشاند یزید بن شراحیل به زیارت محمد بن حنفیه رفت صحبت از مختار شد محمد گفت مختار خیال می‌کند که او از شیعیان ماست در صورتیکه قاتلان حسین (ع) را نزد خود جای می‌دهد و صحبت می‌کند یزید آن را در کوفه به مختار رساند مختار تصمیم گرفت عمر بن سعد را به قتل رساند.

روزی مختار به دوستان خود گفت فردا کسی را خواهم کشت که پاهای بزرگ و چشم‌های فرو رفته و ابروهای پر مو دارد و با کشتن او مؤ منان شاد شوند.

هیثم نخعی در آن جا بود به خیالش آمد که مختار عمر بن سعد را می‌گوید لذا پسر خود را نزد عمر بن سعد فرستاد و جریان را خبر داد عمر بن سعد گفت چگونه مرا می‌کشد که امان نامه داده بالاخره فرزندش حفص را به پیش مختار فرستاد از وفاداری به امان نامه سوال کرد مختار گفت بنشین بعد، از ابوعمره کیسان را آهسته دستور داد که رفته عمر بن سعد را بکشد و دو نفر دیگر نیز همراه کرد. ابوعمره نزد ابن سعد رفت و گفت امیر ترا می‌خواهد عمر سعد خواست برخیزد که پایش در جبه‌اش گیر کرد و افتاد ابوعمره با شمشیر زد و کشت و سرش را برید و در دامن خود پیش مختار برد مختار به حفص گفت این سر را می‌شناسید حفص گفت انا لله و انا الیه راجعون بلی می‌شناسم پس از او زندگی خیری ندارد مختار گفت راست گفتی تو نیز بعد از او زنده نمی‌مانی دستور داد او را نیز بکشند و سرش را کنار سر پدرش نهادند مختار گفت عمر در مقابل حسین و پسرش در مقابل علی اکبر و مسلماً برابر نمی‌باشد به خدا سوگند اگر سه چهارم قریش را بکشم اندازه يك بند انگشت امام نمی‌شود سپس سر عمر بن سعد و پسرش را پیش محمد بن حنفیه فرستاد محمد بعد از دیدن سرها سر به سجده نهاد و شکر نمود و گفت بعد از این مختار را سرزنش و مذمتی نیست و خدایا این روز را از مختار فراموش مکن و به او از خاندان پیامبر(ص) بهترین پاداش را بده .

در کامل ابن اثیر ج 4 ص 242 آمده : ابن سیرین گوید حضرت علی (علیه السلام) به عمر بن سعد فرمود چگونه خواهی بود که میان بهشت و آتش مخیر شوی ولی تو آتش را اختیار کنی . ادامه دارد